

نظرگاه تأویلی ملاصدرا

(قدس سره)

درباره کلام و کتاب

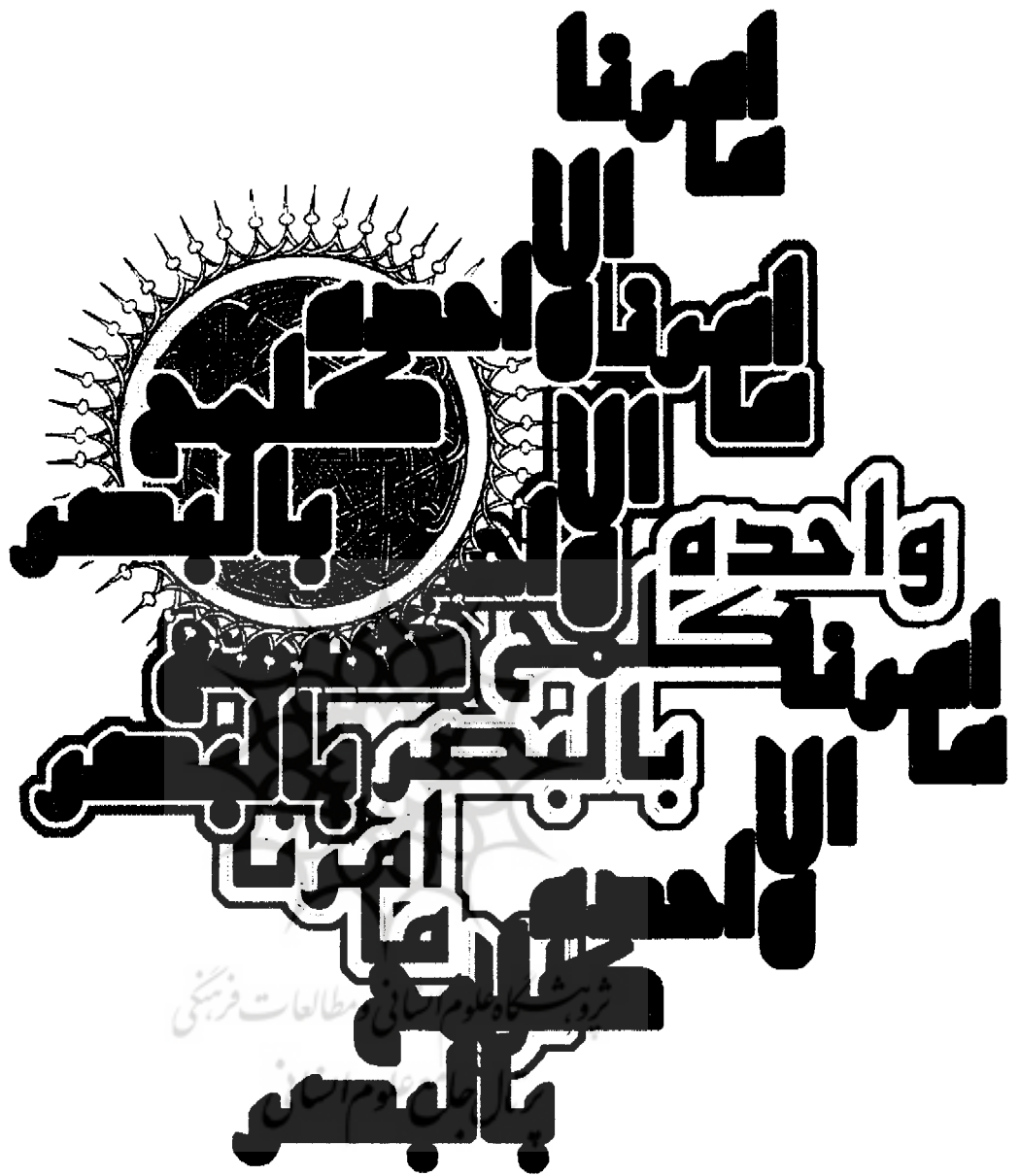
فاطمه فنا

صدرالمتألهین ابتدا در طلیعه بحث به نقل معانی ذکر شده درباره کلام می‌پردازد. از جمله آن معانی و تعاریف این است که «کلام صفت متکلم است و مراد از آن متکلم بودن است». «کلام قائم به متکلم و قیام آن از قبیل قیام فعل به فاعل است نه عرض به موضوع». همچنین نقل می‌کند که «کلام قائم به متکلم است و هیچ غیریت و تباینی، آنچنان که میان کتاب و کاتب یا نقش و نقاش است، میان کلام و متکلم نیست». از عبارات وی بدست می‌آید که در نظر او تکلم عبارت است از صفت نفسانی مؤثر زیرا تکلم مشتق از «کلم» به معنی جرح است و فایده تکلم اعلام و اظهار است.

بنابر قول ملاصدرا کلام مراتب و درجاتی دارد و این مراتب و درجات در واقع مراتب و درجات عوالم وجود (ماسوی الله) است و اطلاق کلام بر آن عوالم نه به طریق مجاز بلکه اطلاق حقیقی و اسنادی ماهوله است. خداوند با ایجاد عالم هستی در جمیع مراتب آن مکنونات غیبی و باطنی ذات خود را اظهار و اعلام کرده است. قیام موجودات به وجود قائم به ذات اوست. پس ایجاد و خلق عالم (ماسوی الله) تکلم خدا و موجودات کلمات او و خدا متکلم است. «قل لو کان البحر مدداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفذ کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً» (کهف ۱۸/ ۱۰۹). حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در این باب می‌فرماید: «یقول لهما اراد کونه کن فیکون لا بصوت یقرع ولا بنداء یسمع» (خطبه ۲۲۸، چاپ فیض الاسلام).

به گواهی تاریخ اندیشه فلسفی در ایران اسلامی، مهمترین ویژگی ملاصدرا و مکتب فلسفی او، تلاش و توفیق وی در وحدت بخشیدن به سه طریق نبیل به حقیقت یعنی برهان عقلی، وحی و تهذیب نفس بود. زیرا در نظر او عرفان و فلسفه و دین عناصر یک مجموعه هماهنگ است. با تأمل در آثار صدرالمتألهین به خوبی می‌توان دریافت که او در فهم مطالب کتاب هستی در حجاب ظاهر مستور نماند و با استفاده از شیوه تأویل رمزی در ورای جنبه‌های ظاهری به گنجینه‌های گرانقدر از حقایق باطنی دست یافت و به دست اندیشه توانای خود درهایی از رموز حقایق هستی را برگشود. او با شهود عقلانی به کشف حقایق کلی و متعالی از تفکر عقلی و بحثی توفیق یافت و در این راه شیوه بحثی و استدلالی را تابع سلوک عرفانی - عقلانی کرد. بدون تردید ملاصدرا از نمایندگان برجسته حکمت شیعی است. ویژگی‌های این حکمت رمزی متعالی که بهره‌مندی از تعالیم باطنی مکتب وحی و ائمه اطهار - علیهم السلام - و جذبه‌های عرفانی در پرتو تجرید و اشراق عقل از جمله آن ویژگیهاست، در آثار اندیشه‌های او با تالو خاصه تجلی یافته است.

بررسی دقیق و تفصیلی حکمت ملاصدرا و برشمردن تحلیلی ویژگی‌های مذکور در ظرفیت محدود و مختصر این مقاله نمی‌گنجد و نگارنده را نیز بضاعت کافی در انجام این امر خطیر نیست جز آن که در این مجال کوتاه و مختصر درباره تأویل او در خصوص کلام و کتاب بر پایه متن اسفار* به گزارشی اجمالی بسنده کند.



سینا صدوقیان

است. قسم سوم آن است که مقصود دیگری از کلام مراد است و چون عین یا لازم لاینفک کلام مقصود نیست تخلف از آن ممکن و محتمل است. این سه قسم ترتب طولی دارند و از حیث کمال و شرف متفاوت اند. ترتیب طولی آنها عبارت است از:

۱. کلام اعلا که همان امر ابداعی حضرت حق تعالی است. «ما أمرنا الا واحداً کلمج بالبصر» (القمر ۵۴/ ۵۵) که از آن به عالم قضاء حتمی تعبیر می شود. ابداع عالم امر به فرمان الهی با کلمه «کن» کلام اعلاست. عالم امر، مرتبه کلمات تامه الهی و اثبات عقلی است و به موجودات

ملاصدرا در ادامه بحث و تحقیق خود با دادن ضابطه ای کلام را بر سه قسم می داند. ضابطه مذکور این است که غرض متکلم در کلام یا انشاء اعیان حروف و کلمات و ایجاد کلمه از ضمیر در مخارج و به عبارت دیگر اعلام [ما فی الضمیر و آنچه در سر و غیب متکلم] است یا غرض از آن غیر اعلام است، و مراد ترتب اثر بر امر و نهی و اخبار و تمنی و ندا و استفهام است. بر این اساس کلمه بر سه قسم است: یا خود کلام مقصود اولی و بالذات است یا لازم لاینفک کلام مقصود است که در این دو قسم تخلف در تحقق آن نیست و امری که صادر می شود محقق و مطاع

آن مرتبه، نابودی و نقصان راه ندارد. غرض از انشاء آنها خود آنهاست که غیر امرالله نیستند. نفس حقیقت آنها همان کمال و غایت آنهاست و مقصودی شریف‌تر و مهم‌تر از آنها برای این که غایت و کمال مطلوب آنها شود نیست. زیرا مفارقات کمالات شایسته خود را دارند. در اثولوجیا نیز آمده است که ماهو و لم هو در مفارقات یک چیز است. ماهیت ایشان فعلیت و کمال است. جنبه بالقوه و حالت منتظره‌ای در آنها نیست تا فعلیت و کمال آن، غایت ایشان باشد.

۲. کلام اوسط که امر تکوینی حضرت حق و همان عالم قدر^۲ است. «انا کل شیء خلقناه بقدر» (القمر (۵۴) ۴۹/). مقصود در این قسم کلام، لازم لاینفک آن است. مانند امر خداوند به ملائکه سماوی و ارضی که هر یک در مرتبه خود تدبیرات و تحریکاتی را به واسطه آنچه خداوند انجامش را بر آنها واجب کرده برعهده دارند. در این مرتبه اوامر الهی مطاع و تخلف از آن محال است، چنان که خدا می‌فرماید: «لا یعصون الله ما أمرهم و يفعلون ما یؤمرون» (التحریم (۶۶) ۶/).

۳. کلام اذنا که عبارت است از امر تشریحی و تدوینی حضرت حق. «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً» (شوری (۴۲) ۱۳/). در این قسم کلام امکان تخلف و عصیان هست، مانند اوامر و خطابات حق تعالی به مکلفان جن و انس، بواسطه انزال ملک و ارسال رسل. چون این اوامر با واسطه به مأمور می‌رسد و آنها مخلوقات عالم احداث و ترکیب و اضداد و انداداند و در این عالم تعاند و تفاسد راه دارد، از این رو احتمال طاعت و عصیان نسبت به آن اوامر هست. برخی اطاعت می‌کنند و برخی عصیان می‌ورزند.

مراتب مذکور کلام در انسان کامل نیز که خلیفه خداست و او به صورت رحمان خلق شده و بینه پروردگار است یافت می‌شود. او جامع کمالات عالم خلق و امر است، از این رو ابداع و انشاء، تکوین و تخلیق و تحریک

و تصریف ارادی در او هست. مرتبه اعلا کلام در انسان کامل بدین ترتیب است که او در مکالمه و استماع با خدای تعالی قرار می‌گیرد. در مکالمه با خدای تعالی علوم و معارف را از خدای علیم و حکیم اخذ می‌کند، زیرا مبدأ و منبع همه علوم اوست و انسان کامل با گوش قلبی معنوی، کلام عقلی و حدیث قدسی را که علوم حقه و معارف الهی را اضافه می‌کند، می‌شنود. پس از این استماع، متکلم می‌شود. پیدایش تکلم در انسان کامل، متوقف بر طی مرحله استماع علوم و معارف از حق تعالی است. زیرا این استماع، زمینه خروج ذات او را از مرتبه عقل بالقوه به عقل بالفعل فراهم می‌کند. پس انسان کامل به واسطه این که عقل بسیط گردیده ناطق به علوم حقه و متکلم به معارف حقیقی می‌شود. در این مرتبه مقصودی بر کلام او مترتب نیست جز این که حقایق غیبی مجمل به صورت علوم تفصیلی نفسانی تصویر شود و راز و رمزهای پنهانی بر صحیفه نفس و لوح خیال اظهار گردد.

مرتبه میانی کلام در انسان کامل مانند امر و نهی‌های او به قوا و اعضای بدن است. همان طور که ملائکه سماوی، ملائکه ارضی را به انجام امر الهی تحریک می‌کنند، قوای نفسانی انسان، قوای طبیعی خود را به حرکت می‌آورد و به این صورت حکم نفس جاری می‌شود و به اذن خداوند متعال امر نفس بر قوا و آلات موجود در عالم بدن نافذ و مطاع می‌شود. چنان که وقتی به چشم دستور می‌دهد گشوده شود باز می‌شود، وقتی به زبان امر می‌کند تکلم کند، متکلم می‌شود و امثال اینها. مشابه تسخیر خدا نسبت به ملائکه و اجرام فلکی و عنصری و جمیع موجودات، چنان که هر چه هست مسخر و فرمانبردار اویند، تمامی قوا و حواس و اعضای بدنی انسان نیز مسخر نفس است.

مرتبه ادنای کلام در انسان کامل، طلب و استدعای چیزی و کاری به واسطه زبان یا اعضاست. در این مرتبه مقصود از کلام نه عین کلام است و نه لازم آن. و چون میان آمر و مأمور گاهی وسایطی قرار می‌گیرد، احتمال طاعت و عصیان هست. چنانچه واسطه‌ها مرتفع شود، مانند دو قسم اول، گزیری به عصیان نیست و فرمان او تماماً مطاع است.

کلام و کتاب و فرق میان آنها

به نظر ملاصدرا ذات و حقیقت کلام و کتاب یکی است. کلام عین کتاب و کتاب عین کلام است و تغایر میان آن دو اعتباری است. بنا بر قول برخی از محققین کلام الله غیر کتاب اوست. فرق کلام و کتاب از نظر ایشان در این است که کلام، بسیط، از عالم امر و دفعی الوجود است. زیرا در عالم امر تضاد و تکثر و تغیر راه ندارد. چنان که خدا می‌فرماید «و ما امرنا الا واحداً کلمح بالبصر». ولی کتاب، مرکب است و از عالم خلق و تدریجی الوجود

پس انسان کامل به واسطه این که عقل بسیط گردیده ناطق به علوم حقه و متکلم به معارف حقیقی می‌شود

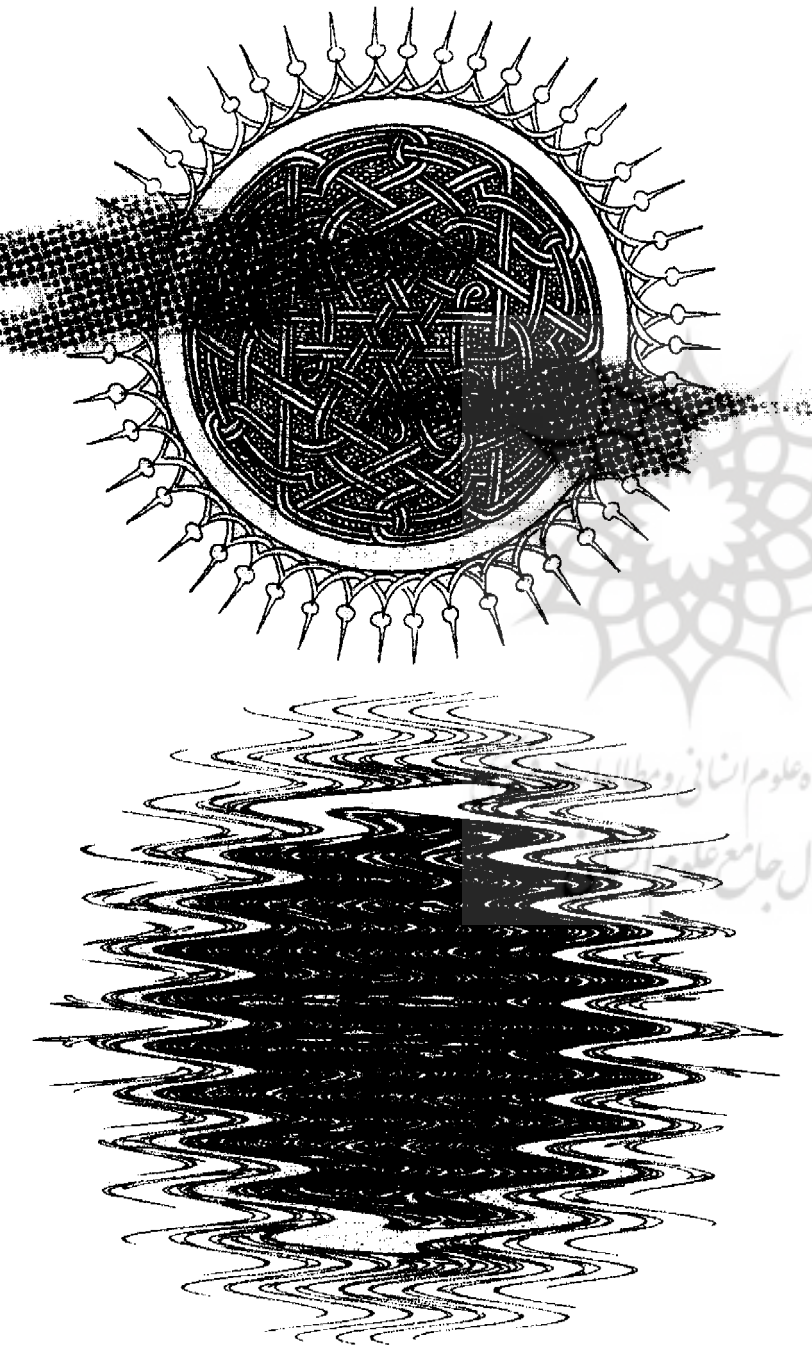
است، چون عالم خلق مشتمل بر تکثر و تغیر و در معرض اضداد است «لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» (انعام ۵۹/۶).

ملاصدرا چنان که اشاره شد به عینیت ذاتی کلام و کتاب قائل است و تفاوت و غیریت آنها را اعتباری می‌داند. گواه او بر این مطلب مشاهده این امر در انسان است. انسان مثال و نمونه حق تعالی است به طریق اولی تغایر میان کلام و کتاب الهی نیست. وقتی انسان سخن می‌گوید یا چیزی می‌نویسد، عنوان کتاب بر کلام و عنوان کلام بر کتاب او صدق می‌کند. چون در تکلم، تصویر الفاظ در هوای خارج از باطن انسان به همان صورتی که باطن نفسانی انسان می‌خواهد، انشاء و ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر انتشار الفاظ در هوای خارج مثل انتقالش الفاظ بر صفحه و کاغذ است. کلام از غیب و باطن انسان صادر می‌شود و مکنونات باطنی او را اظهار می‌کند و در کتابت نیز به صورت الفاظ بر کاغذ نقش می‌بندد و اظهار می‌شود. نفس انسان در حین سخن گفتن و هوایی که خارج می‌کند به صورت حروف بیست و هشت گانه و الفاظ مرکب از آن حروف نقش می‌پذیرد. پس در اینجا فقط لوح و صحیفه‌ای که صورت الفاظ بر آن منتقش و مرسم می‌شود فرق می‌کند. در کتابت، صحیفه و کاغذ و تخته سیاه و از این قبیل است و در کلام، نفس و هوای خارج از دهان است.

در کلام و کتاب الهی نیز تغایر به اعتبار است. نفس رحمانی و وجود منبسط متعین به تعینات صور امکانی، از غیب حق تعالی انشاء و صادر می‌شود تا شؤون الهی و مکنونات اسماء حسنی و صفات علیای الهی بر مجالی ماهیت ممکنات و مظاهر موجودات و هویات ظاهر شود. این ظهور به حسب مراتب تنزل حقیقت وجود حق مطلق است. درجات شدت و ضعف در ظهور، به مراتب قرب و بعد نسبت به منبع وجود که غیب الغیوب یا هویت احدیه نامیده می‌شود بستگی دارد. بنابراین جمیع ماسوی الله از عالم امر تا عالم خلق به حسب مراتب خود کلمات الهی اند. «قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ...»

اما تغایر اعتباری کلام و کتاب بدین صورت است که صورت الفاظ و کلمات نسبتی با فاعل و مصدر دارند و نسبتی با قابل و مظهر. مراد از قابل هواست و مراد از فاعل در انسان نفس اوست و در خداوند ذات حق تعالی است. صور لفظی قائم به لوح نفس و صحیفه هوای خارج از باطن متکلم وقتی نسبت به قابل در نظر گرفته شود کتاب است. این نسبت آنها به هوا امکانی است، یعنی صحیفه‌هوا، قابل صور الفضاپی است که از طریق نفس بیرون می‌آیند. پس به اعتبار قابل بودن جنبه امکانی دارد. از این رو به فاعل و مصور مباینی نیاز دارد تا آن الفاظ را از

درون به وسیله نفس خارج کند و بر صفحه هوا منتقش سازد. نیز به این اعتبار که الفاظ مخرجی را می‌طلبند تا آنها را از قوه به فعل درآورد، زیرا مجرد امکان و قابلیت برای وجود آنها کفایت نمی‌کند، و فاعل با خروج نفس، صور الفاظ و کلمات را بر صحیفه هوا تصویر و ترسیم می‌کند، به فاعل کاتب و مصور می‌گویند نه ناطق و متکلم؛ و نقش و صورت‌ها را کتاب گویند نه کلام. در این مثال نفس ناطقه



هوای نفسی به اعتباری متکلم و به اعتباری کاتب است چنان که صور الفاظ و کلمات هم به اعتباری کلام و به اعتباری کتاب است

به اعتبار انشاء حروف و الفاظ بر صحیفه هوا کاتب است و نفس هوایی لوح بسیطی است که حروف و الفاظ صادر از او بر آن نقش بسته و نگاشته می‌شود. اما نسبت صور الفاظ و کلمات به فاعل، نسبت فعل به فاعل و وجود به موجود است. برخلاف نسبت قبلی، این نسبت وجوبی است. فاعل، متکلم است و متکلم مجموع حاصل از نفس و هوا و هر چیزی است که در ایجاد این صور و هیئات مدخلیت دارد. چون تعریف متکلم یعنی آنچه کلام قائم به آن است، بر این مجموع صدق می‌کند، به این اعتبار صور لفظی کلام است.

بنابر آنچه ذکر شد هوای نفسی به اعتباری متکلم و به اعتباری کاتب است چنان که صور الفاظ و کلمات هم به اعتباری کلام و به اعتباری کتاب است. هر کتابی به وجهی کلام است و هر کلامی به وجهی کتاب است. مرتبه کلام چون مأخوذ از نسبتی است که صور الفاظ با فاعل دارند، برتر از مرتبه کتاب است که مأخوذ از نسبت صور الفاظ با قابل است. از این رو ملاصدرا شایسته می‌داند عالم امر را که برتر از مرتبه عالم خلق است عالم قولی و کلام الهی و نظام جملی بخواند و عالم خلق را عالم فعلی و کتاب تفصیلی مطابق با نظام جملی بگوید. همان طور که عالم خلق تنزل عالم امر است کتاب خدا نیز تنزل کلام اوست. صحیفه وجود عالم عقلی فعلی خلقی، کتاب الله است و آیات آن اعیان کائنات خلقی و صور موجودات خارجی است. «ان فی اختلاف اللیل والنهار و ما خلق الله فی السموات و الارض لآیات لقوم یتقون» (یونس ۱۰/۶). آیات روشن خلقی، در عالم آفاق در صحیفه مواد جسمانی ثبت و موجود است تا صاحبان اندیشه آن را تلاوت کنند و با تدبیر در معانی آنها به آیات امری عقلی که در عالم انفسی و عقول است متفطن شوند. بدین ترتیب از محسوس به معقول، از عالم شهادت به غیب و از دنیا به آخرت و در نهایت به رجوع و حشر الی الله نایل شوند چنان که خداوند فرمود «سنریهم آیاتنا فی الأفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» (فصلت ۵۳/۴۱). از آنچه گفته شد تطبیق کلام و کتاب و مراتب آنها با

عوالم وجود و مراتب آن دانسته شد. ملاصدرا در فصل دیگر با توجه به این که کلام و کتاب از جمله ممکنات و معلول حق تعالی است بیان می‌کند که آنها بدایت و نهایی دارند از این رو مطالبی درباره مبدأ و منتهای آندو اظهار می‌کند و می‌گوید: بدایت و نهایت در کلام و کتاب (با توجه به این که آنها حقایق وجودی‌اند) بر مدار قوس نزول و صعود وجود است. ملاصدرا این سیر نزولی و صعودی را ابتدا در کلام انسان که مصور به صورت رحمانی و خلیفه الله است بیان می‌کند، آنگاه این حقیقت را در کلام حضرت حق جل و علا اظهار می‌کند.

ترتیب نزولی کلام و کتاب در انسان به این صورت است که وقتی انسان اراده می‌کند سخنی بگوید یا چیزی بنگارد، مبدأ این اراده اولاً صورت عقلی حاصل در قوه نفس ناطقه است. این صورت در نفس به طور اجمالی و بسیط است. آنگاه اثری از این قوه در نفس ناطقه در مرتبه و مقام تفصیلی که «قلب معنوی» است ناشی می‌شود. پس از آن اثری در معدن تخیل که نفس حیوانی است و به اسم «صدر معنوی» نامیده می‌شود، انشاء می‌شود. سپس اثری از این مرتبه، به واسطه روح حیوانی که جوهری لطیف و جسمانی است به دماغ سرایت می‌کند. این اثر همان صورت خیالی کلام یا کتاب است که پس از آن اثری به صورت محسوس در خارج ظاهر می‌شود. اظهار این اثر به واسطه آلات و اعضا و جوارح است که به صورت صوت در صحیفه هوا یا به صورت حرف در صحیفه کاغذ موجود می‌شود. این مرتبه نهایت نزول کلام یا کتاب از عرش قلب یا بالاتر از آن به سطح هوایی یا ارضی است. یعنی قوس نزول در این مرتبه پایان می‌پذیرد و قوس صعود آغاز می‌شود بدین ترتیب که از آن صورت صوتی یا حرفی اثری بر پرده صماخ یا چشم ایجاد می‌شود و از هر یک از آن دو عضو، بواسطه عضلات و اعصاب و رگ‌ها اثری به روح دماغی منتقل می‌شود و از آن نیز اثری به روح نفسانی و از آن به معدن تخیل و پس از آن به قوه نفسانی سپس به عقل نظری و بعد از آن منتقل می‌شود. این ترتیب صعودی به عکس ترتیب نزولی است و گویی این دو قوسی هستند که بدایت اولی عین نهایت دیگری است «كما بدأنا اول خلق نعیده» (انبیاء ۲۱/۱۰۴).

مبدأ و منتهای کلام و کتاب الهی به همین ترتیب است. حقیقت آیات خدا و بدایع حکمت وجود و رحمت او ابتدا در علم خدا و مرتبه غیب الغیوبی ثابت است به گونه‌ای که جز او کسی بدانها عالم نیست. سپس در مرتبه قلم قدرت او به نحو بساطت و بدور از کثرت و تفصیل موجود است. همچنین در لوح محفوظ بلکه در عقول ملائکه مقرب مسطور است. سپس صورتی از آن در نفوس ملائکه مدبر مرتسم می‌شود. آنگاه نسخه‌ای از آن در کتاب و الواح آسمانی که قابل محو و اثبات‌اند

موجود می‌گردد؛ و بدین ترتیب تا به آسمان دنیا نازل می‌شود. همان‌طور که متکلم اول فکر می‌کند و چیزی به ذهن او خطور می‌کند و سپس صورت آنچه را می‌خواهد بگوید و اظهار کند در خیالش حاضر می‌کند، آنگاه آنچه در ضمیر و غیب خود دارد به عالم شهادت می‌آورد؛ صورت حکمت خدای متعال و اظهار آنچه در نهانگاه علم و مفاتیح غیب و خزائن رحمت اوست به همین صورت است، وقتی از عالم غیب به عالم شهادت نازل می‌شود و این تنزل تا غایت نزول و نهایت تدبیر امر است چنان‌که می‌فرماید: «تَنْزِيلًا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى» (طه (۲۰)/ ۴) و «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرَجُ إِلَيْهِ» (سجده (۳۲)/ ۵). آنگاه نهایت قوس نزول بدایت صعود و عروج به سوی اوست چنان‌که خدا می‌فرماید: «إِلَيْهِ يُصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر (۳۵)/ ۱۰) و «إِنَّ كُلَّ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْأَتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا لَقَدْ أَحْصِيهِمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا وَكَلَّمَهُمْ آتِيَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْدًا» (مریم (۱۹)/ ۹۳، ۹۴، ۹۵). ترتیب این نسخ و کتب و جودی در قوس نزول و وجود ابتدایی به نحو الاشرف فالاشرف است مرتبه قلم مقدم بر مرتبه لوح محفوظ و آن مقدم بر لوح محو و اثبات و این مرتبه هم مقدم است بر آنچه در صحیفه اکوان با مداد مواد جسمانی هیولانی مکتوب است و ترتیب آنها در وجود اعادی و قوس صعود به عکس ترتیب ابتدایی است به دنبال وجود حسی، وجود جسمانی مادی، سپس وجود مثالی قدری، سپس وجود عقلی قضایی تفصیلی و پس از آن وجود عقلی بسیط قلمی اجمالی و آنگاه در پی همه آنها علم ازلی الهی است. پس بازگشت امور به آن چیزی است که در ابتدا بود یعنی مبدأ همان متنها و منتها همان مبدأ است «الله بیده الخلق ثم يعيده ثم اليه ترجعون» (روم (۳۰)/ ۱). عالم به تمامه کتاب خدا و تصنیف اوست که با عقل آغاز می‌شود و به عاقل ختم می‌گردد چنان‌که خدا می‌فرماید: «اولم یروا کیف بیدئء الله الخلق ثم يعيده ان ذلک علی الله یسیر قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدء الخلق ثم الله ینشیء النشاء الاخرة ان الله علی کل شیء قدیر» (عنکبوت (۲۹)/ ۱۸، ۱۹، ۲۰).

در پایان ذکر این نکته ضروری است که بر نگارنده حقیر و خواننده بصیر پوشیده نیست که بررسی نظرگاه تأویلی ملاصدرا درباره کلام و کتاب، تدقیق و تحقیق بیشتر و شایسته‌تری را می‌طلبد و گفتاری پرمایه‌تر می‌شد اگر این موضوع در تطبیق با اندیشه دیگر حکمای اسلامی از جمله شیخ شهاب الدین سهروردی و مانند او نیز بررسی و تحقیق می‌شد. اما از آنجا که این مقاله در فرصتی کوتاه و در حد یک گزارش ساده تنظیم گردید، انجام آن مهم میسر نشد. چنانچه در آینده توفیق الهی مدد رساند مقالات دیگری در تکمیل این بحث عرضه خواهد شد.

این مقاله چنان‌که اشاره شد گزارشی است از عبارات ملاصدرا درباره «کلام و کتاب» بر اساس متن اسفار اربعه، ج ۷، چاپ بیروت.

پانوشته‌ها:

۱. درباره تطبیق عوالم با کلام و کتاب در ج ۶ اسفار نیز عباراتی در همین راستا و جهت هست. برای اطلاع بیشتر ر. ک. به اسفار، ج ۶، ص ۲۹۶، ذیل تکمیل.
۲. این عوالم و مراتب آنها منطبق است با مراتب علم حقیقی تعالی. این مراتب علمی عین فعل حقیقی تعالی است که همان عوالم وجود است. ر. ک. به همان، ص ۲۹۱ به بعد. همچنین به تعلیقات مرحوم علامه طباطبایی در همان صفحات.
۳. نیزنگ به اسفار، ج ۳، ص ۱۲۷.
۴. نیزنگ به اسفار، ج ۳، ص ۱۲۷.
۵. نیزنگ به همانجا. برای شرح عبارات ر. ک. به آیت الله جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه (بخش چهارم از جلد ششم)، انتشارات زهرا، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۴۷-۳۶۹.



نگارخانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تال جامع علوم انسانی